

مقاله پژوهشی: دیدگاه‌ها و نظریات آمریکا در جنگ با افغانستان (۲۰۰۱)

با تطبیق در دو مقطع زمانی قبل و بعد از آن

20.1001.1.20084897.1400.19.86.7.4

سیدیحیی رحیم صفوی^۱، محسن آریاپور^۲، جواد قاصدنظامیان^۳، علی سورانی^۴، ساسان محمودی^۵، علی وکیلیان زند^۶

پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۸/۰۷

دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۷/۰۷

چکیده

پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا با تعریف کمونیسم به عنوان ایدئولوژی مخالف لیبرالیسم، اتحاد جماهیر شوروی را به عنوان مبلغ این تفکر به عنوان دشمن خود معرفی نمود و این مطلب، جهت دهنده اصلی در سیاست خارجی آمریکا گردید. در دهه ۱۹۹۰ برخی از متفکران آمریکایی اسلام رادیکال را دشمن اصلی آمریکا معرفی نمودند و برخی سخن از پایان تاریخ و برخی نیز جنگ تمدن‌ها را مطرح ساختند، ولی هیچ‌کدام از این مسائل نتوانست به اندازه حادثه ۱۱ سپتامبر در این راستا الهام‌بخش باشد. تیم نو محافظه‌کار جرج بوش با استفاده از این حوادث، تروریسم را جایگزین کمونیسم دوران جنگ سرد نمود و توانست با جنگ در افغانستان و عراق، اهداف کلان خود در قالب طرح خاورمیانه بزرگ را پیش ببرند. این تحقیق در تلاش است تا به این سؤال پاسخ دهد که دیدگاه‌ها و نظریات آمریکا در جنگ با افغانستان با تطبیق در دو مقطع زمانی قبل و بعد از آن چه بوده است؟ نوع تحقیق کاربردی توسعه‌ای و با حجم نمونه ۲۰ نفر به صورت تمام شمار و هدفمند انجام شده است. برای دستیابی به دیدگاه‌های (پارادایم) آمریکا با استفاده از آمار و پارامترهای توصیفی (آزمون کای دو) به تأیید عوامل احصاء شده اقدام و سایر داده‌های کیفی از طریق جلسات خبرگی و مصاحبه‌های عمیق ساختاریافته مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. جلوگیری از هم‌گرایی و ائتلاف کشورهایمانند روسیه، هند، ایران و چین، اضمحلال نیروهای مجاهدین و احزاب مطرح در افغانستان و خلع سلاح تدریجی آنان و جایگزین نمودن ارتش ملی آموزش‌دیده توسط آمریکا و متحدین آن، گسترش ناتو به شرق و مستقر نمودن یک دولت دست‌نشانده غرب از جمله نتایج این پژوهش است.

^۱. استاد و عضو هیئت‌علمی دانشگاه جامع امام حسین (علیه‌السلام)

^۲. عضو هیئت‌علمی دانشگاه امام حسین (علیه‌السلام)

^۳. دانشجوی دکتری علوم دفاعی راهبردی دانشگاه عالی دفاع ملی

^۴. دانشجوی دکتری علوم دفاعی راهبردی دانشگاه عالی دفاع ملی

^۵. دانشجوی دکتری علوم دفاعی راهبردی دانشگاه عالی دفاع ملی (نویسنده مسئول) S.Mahmoudi@sndu.ac.ir

^۶. دانشجوی دکتری علوم دفاعی راهبردی دانشگاه عالی دفاع ملی

واژگان کلیدی: پارادایم، افغانستان، گفتمان، جنگ افغانستان، آمریکا

مقدمه

پس از فروپاشی شوروی و به دنبال آن، بر هم خوردن نظم حاکم بر روابط بین‌الملل، پیش‌بینی اینکه چه نظمی بر روابط بین‌الملل حاکم خواهد شد بسیار دشوار بود. برخی از تحلیلگران معتقد بودند که در سطح نظام بین‌الملل، سیستم چندقطبی با محوریت اقتصاد، به روابط بین‌الملل شکل خواهد داد و گفتمان‌های نظامی بسیار کم‌رنگ خواهد شد اما این روند تحقق نیافت و آمریکا با مشاهده وضعیت آناارشی نظام بین‌الملل تلاش نمود با تسلط بر محیط سیال و ژله‌ای دوره انتقال، سیستم موردنظر خود را که همان نظام تک‌قطبی به رهبری ایالات متحده آمریکا بود بر نظام جهانی حاکم کند. در چنین شرایطی، سیاستمداران آمریکا و در رأس آن‌ها، نخبگان حزب جمهوری خواه موضوع نظم نوین جهانی را با محوریت و رهبری آمریکا مطرح کردند و تمایل خود را به تک‌قطبی شدن روابط بین‌المللی نشان دادند. در این میان، تنها تداوم برتری‌های آمریکا در عرصه جهانی، به‌ویژه در زمینه مسائل نظامی برای آمریکائیان اهمیت داشت.

حادثه ۱۱ سپتامبر، بیش‌ترین مطلوبیت راهبردی را برای اهداف آمریکا فراهم آورد. آمریکایی‌ها تلاش نمودند این واقعه را، بر گفتارهای امنیتی پیشین خود منطبق سازند. در چنین شرایطی، راهبرد جنگ پیشگیرانه افغانستان ۲۰۰۱ ارائه شد.

ریچارد نیکسون در کتاب فراسوی صلح در سال ۱۹۹۴ نوشته است: «افغانستان اهمیت استراتژیک خود را به‌عنوان عامل سرنوشت‌ساز آسیای میانه از دست نداده است. امروز هم باید واقعیت این ژئوپلیتیک را دریابیم ... کلید فتح آسیای میانه به دست کسی است که بر افغانستان سیطره داشته باشد». جنگ مورد مطالعه این تحقیق (۲۰۰۱ افغانستان) مربوط به بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر می‌باشد، این حادثه که از آن به تغییر پارادایم نام برده می‌شود، تغییرات اساسی در دکترین و راهبردهای نظامی ایالات متحده را به همراه داشته است. در واقع، می‌توان مهم‌ترین هدف از این جنگ‌ها را همان کنترل و هژمونی آمریکایی بر کل جهان دانست که سلطه بلامنازع آمریکا و تک‌قطبی شدن جهان را به دنبال دارد. در واقع، این مسئله را می‌توان همان جهانی‌سازی آمریکایی و یا آمریکایی‌سازی جهانی دانست. به‌گونه‌ای که کالین پاول وزیر امور خارجه آمریکا می‌گوید: «ما می‌خواهیم بدانیم که چه کشورهایی بر له یا علیه ارزش‌های ما، یعنی

دموکراسی، دموکراسی اقتصادی و حقوق فردی مردان و زنان در قرن جاری هستند. ملت‌هایی که خواهان این ارزش‌ها هستند، آمریکا از آن‌ها حمایت خواهد کرد.» بنابراین آنچه به‌عنوان مسئله این تحقیق محسوب می‌شود و در واقع آنچه پرسش آغازین این تحقیق را شکل می‌دهد، این است که: نظریات و دیدگاه‌های (پارادایم) جنگ آمریکا در منطقه غرب آسیا از طریق بررسی تطبیقی جنگ آمریکا در افغانستان در دو مقطع زمانی قبل و بعد از آن چیست؟

مبانی نظری

– پیشینه تحقیق:

دانشجویان دوره‌های شانزدهم دفاع ملی و دوم سیاست دفاعی دانشکده عالی دفاع ملی در سال ۱۳۹۱، در پژوهشی تحت عنوان نقد و بررسی دکترین جنگ پیشگیرانه و احتمال اعمال آن علیه ج.ا.ایران (مطالعه موردی افغانستان و عراق)، در نتایجی اعلام می‌دارند اقدامات نظامی انجام یافته تحت عنوان جنگ پیشگیرانه، دارای ماهیتی ترکیبی بوده که با استفاده از ابزارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی – فرهنگی و در نهایت نظامی به دنبال باز پردازش فرآیند شکل‌گیری قدرت‌های منطقه‌ای، به گونه است که؛ منافع مشترک و ملی کشورهای ائتلاف و به‌ویژه ایالات متحده آمریکا را تأمین نماید. همراهی عملی سایر قدرت‌های جهانی (روسیه، چین، فرانسه و ...) که با یکدیگر در حال رقابت هستند، با این‌گونه اقدامات ائتلافی نیز، به‌منظور تضمین منافع ملی آنان در جهان آینده می‌باشد. این نکته نیز قابل تأمل است که با توجه به بهانه‌های اجرایی شدن این دکترین (تروریسم، افراط‌گرایی، اصول‌گرایی اسلامی و جنگ‌افزارهای کشتار جمعی) هدف حمله می‌تواند بازیگران دولتی و یا غیردولتی باشند.

آسیه مهرورز در پروژه‌ای در سال ۱۳۹۰ در مرکز تحقیقات راهبردی با عنوان رهنامه دفاعی – نظامی ناتو پس از ۱۱ سپتامبر و تأثیر آن بر محیط امنیتی ج.ا.ایران، تمرکز اتحادیه ناتو بر رویکردهای امنیتی نهادسازی دمکراتیک باهدف برقراری امنیت موردنظر اعضای آن در کشورها و مناطق مختلف جهان موجب گردیده تا نتوان چشم‌انداز روشنی برای خروج ناتو از محیط اطراف ج.ا.ایران ترسیم کرد. این وضع موجب شده تا ج.ا.ایران به‌مثابه یک دولت واگرا با فرایندهای امنیتی – راهبردی و یک‌جانبه‌گرایانه ناشی از برتری‌طلبی آمریکا به‌شدت متأثر از تهدیدهای امنیتی ائتلاف غرب و سازوکار دفاعی – امنیتی ناتو قرار بگیرد.

در مقاله ای، کارکرد الگوی بازدارندگی طالبان در جنگ پیشگیرانه آمریکا علیه افغانستان در سال ۲۰۰۱ (با تأکید بر عوامل داخلی افغانستان)، که توسط محمدحسین افشردی، شهرام نوروزانی و رضا نوشادی در سال ۱۳۹۳ به رشته تحریر درآمده، از میان عوامل اثرگذار در اعمال جنگ پیشگیرانه علیه افغانستان در سال ۲۰۰۱ که موجب شکست راهبرد بازدارندگی طالبان گردید، در بعد داخلی موارد پیش رو به ترتیب احصا گردیده است: ۱- ناتوانی و ناآگاهی حکومت طالبان از انجام اقدامات مناسب دیپلماتیک و تشدید اوضاع نامناسب بین المللی علیه آن ها ۲- ضعف دفاعی طالبان در سازماندهی، آموزش، ارتباطات و فرماندهی و کنترل ۳- عدم وجود حکومت و ارتش یکپارچه ۴- فقدان یا ضعف اراده ملی دفاع در افغانستان ۵- توان دفاعی (تسلیحات مناسب، صنایع دفاعی) بسیار اندک حکومت طالبان برای دفاع از کشور ۶- ضعف رهبریت واحد و مقتدر به سبب وجود قومیت های مختلف و عدم ایجاد ساختار حکومتی و قدرتمند و چندپاره شدن قدرت ملی افغانستان ۷- موافقت افکار عمومی داخل افغانستان با تهاجم آمریکا ۸- شرایط اجتماعی حاکم در افغانستان از جمله مخالفت عمومی مردم غیر پشتون با رفتارهای سخت گیرانه، تبعیض آمیز طالبان با مردم افغانستان ۹- شرایط اجتماعی حاکم از جمله نارضایتی از عدم تحقق شعارهای طالبان برای اصلاح امور افغانستان.

- مفهوم شناسی:

گفتمان

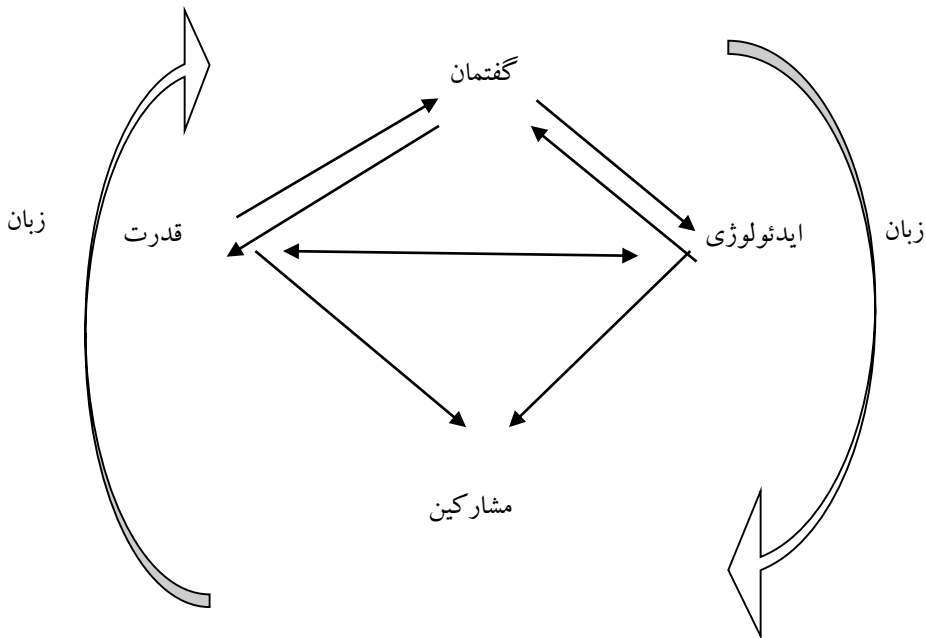
گفتمان، از جمله واژه هایی است که طی سالیان گذشته دچار بسط مفهومی شده تا جایی که اغلب، مفاهیم برداشت شده از این واژه انعکاس دهنده ماهیت اصلی و واقعی آن نیست، از این رو باید اذعان کرد که گفتمان به مفهومی گنگ و مبهم بدل شده است؛ اما در بسیاری از موارد، منظور از گفتمان این است که زبان در چارچوب قالب هایی ساختار بندی شده و مردم به هنگام مشارکت در حوزه های مختلف حیات اجتماعی در گفتار خود از این قالب ها تبعیت می کنند. (یورگنسن، ۱۷:۱۳۸۹) میشل فوکو که جزو پایه گذاران گفتمان کاوی به شمار می رود، گفتمان ها را عبارت از «گروه های وسیع جملات یا گزاره ها و قضایای متنوع با معانی و فحوای مختلف و مضامین و کار و ویژه های گسترده و درعین حال مشخص می داند». (بشیر، ۱۳۸۹: ۲۲۲)

گفتمان، فرآیندی است جهت مدار که با دخل و تصرف، گزینش، جابجایی و بسط و توسعه رابطه بین پلان های زبانی، منجر به تولید معنا می گردد. (شعیری، ۱۳۸۸: ۵۲) در این رویکرد،

گفتمان، شیوه‌ای خاص برای سخن گفتن درباره جهان و فهم آن (فهم یکی از وجوه آن) به شمار می‌رود. (یورگنسن ۱۳۸۹: ۱۸)

گفتمان شبیه چیزی است که جامعه شناسان آن را ایدئولوژی می‌نامند: مجموعه‌ای از عبارات یا اعتقادات که معرفت و شناختی را به وجود می‌آورد که در خدمت منافع گروه یا طبقه خاصی عمل می‌کند. (هال، ۱۳۸۲: ۱۳۸)

گفتمان در زندگی اجتماعی، از چنان گستره و عقبه‌ای برخوردار است که باید قاطعانه گفت که ادراک جهان واقعی در منظومه گفتمان میسر است؛ بنابراین گفتمان، نظام خلق معانی است که با وابستگی‌های ایدئولوژیک، در مناسبات گوناگون حیات اجتماعی در مقیاس ارتباطات فردی، میان فردی و اجتماعی ظهور و نقش‌آفرینی می‌کند.



شکل ۱: نمای شماتیک اجزای گفتمان

این نما، تعامل گفتمان را با قدرت، ایدئولوژی و زبان نشان می‌دهد. تمامی صاحب‌نظران و کارشناسان تحلیل گفتمان به طور مشترک، بر تعامل نزدیک قدرت، ایدئولوژی و زبان با گفتمان

تأکید می‌ورزند. «نورمن فرکلاف» در این باره حتی فصل نخست کتاب تحلیل گفتمان انتقادی خود را با عنوان زبان، ایدئولوژی و قدرت نگاشته است. وی توانایی حفظ سلطه صورت بندی ایدئولوژیک-گفتمانی را بزرگ‌ترین تأثیر قدرت در گفتمان می‌داند. (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۵۸) «ماریان یورگنسن» نیز گفتمان را یک پرکتیس اجتماعی می‌داند که بازتاب‌دهنده و تقویت‌کننده مناسبات قدرت می‌باشد. (یورگنسن، ۱۳۸۹: ۱۵۲) او زبان را به انحاء مختلف حامل ایدئولوژی می‌داند (همان: ۹۲) و اعتقاد دارد که مناسبات قدرت در جامعه توأم با زبان هژمونیک است که به نحوی نظام مند واقعیت را پنهان می‌کند؛ (همان: ۲۸۹) بنابراین، گفتمان از طریق زبان و ایدئولوژی علاوه بر اینکه بر ساختارها و مناسبات قدرت تأثیر می‌گذارد، آن را بازتولید و به آن مشروعیت می‌بخشد و از طریق ایدئولوژی، روابط مشارکین را در ژانرهای گفتمانی تنظیم می‌کند؛ شاید با این نوع نگاه بتوان گفتمان را به نوعی فرهنگ نیز محسوب کرد.

موقعیت راهبردی و ژئواستراتژیک افغانستان

آمریکا دارای اهداف ژئواستراتژیکی مهمی در افغانستان است و تلاش می‌کند این کشور را به رابط بین آسیای مرکزی و جنوبی تبدیل کند. تبدیل شدن افغانستان به دالان ترانزیت بین آسیای مرکزی و جنوبی موازنه‌ای ژئوپلیتیکی در برابر ایران ایجاد خواهد کرد و بخش مهمی از مراودات تجاری و انرژی آسیای مرکزی را با دور زدن این کشور به آسیای جنوبی (هند و پاکستان) سوق خواهد داد. ترغیب چهار کشور ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و هند به امضای توافق‌نامه خط لوله تی ای پی آی و اعمال فشار به هند و پاکستان برای صرف نظر کردن از خط لوله صلح دقیقاً در همین راستا صورت گرفته است. وابستگی تجاری و اقتصادی، وابستگی سیاسی را نیز در پی می‌آورد و به همین دلیل امریکا تلاش می‌کند افغانستان دچار وابستگی تجاری به ایران نشود. (ابرار معاصر، ۱۳۹۰: ۳۴)

جنگ آمریکا با افغانستان در سال ۲۰۰۱

در هفتم اکتبر ۲۰۰۱ نیروهای ایالات متحده آمریکا «عملیات بلندمدت آزادی» را در پی حمله به نیویورک و واشنگتن در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ و هشدار جورج دبلیو بوش رئیس‌جمهور آمریکا به گروه طالبان مبنی بر اخراج گروه تروریستی القاعده از افغانستان و رد طالبان از این درخواست، آغاز نمودند. هدف اصلی این جنگ، مبارزه و از بین بردن القاعده، طالبان و حامیان آن بود. تقریباً یک ماه بعد رژیم طالبان سقوط کرد و با برگزاری کنفرانس بُن، حامد کرزای به قدرت رسید و در انتخابات ریاست جمهوری افغانستان به این مقام برگزیده شد. بعد از

حملات یازده سپتامبر، ایالات متحده دریافت که رهبر ارشد القاعده که مسئولیت حملات را برعهده گرفته بود، در پایگاهی در افغانستان مستقر شده است. رهبران طالبان از تسلیم کردن رهبر القاعده امتناع کردند و آمریکا نیز اولتیماتومی صادر کرد مبنی بر اینکه چنانچه خواسته‌هایش اجابت نشود، جنگ جدیدی در افغانستان در سال ۲۰۰۱ شروع خواهد شد.

در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱، در یک کنفرانس بین کنگره آمریکا، رئیس‌جمهور بوش با صلاح‌دید کنگره ۵ نقطه نهایی برای طالبان در افغانستان مشخص نمود:

۱- تمام رهبران القاعده به ایالات متحده تحویل داده شوند.

۲- تمام افراد خارجی زندانی در بند طالبان آزاد و به ایالات متحده تسلیم داده شوند.

۳- تمامی کمپ‌های تروریستی آن‌ها بسته شوند.

۴- تمامی تروریست‌ها و حامیان آن‌ها معرفی و به مقامات تحویل داده شوند.

۵ - به ایالات متحده اجازه عام و تام برای دسترسی به کمپ‌های تروریستی و بررسی آن‌ها داده شود.

از ژانویه سال ۲۰۰۶، ناتو با عملیات خودش موسوم به ایساف، عهده‌دار عملیات در جنوب افغانستان شد. نیروهای ناتو در ابتدا از بریتانیا، کانادا، نیروهای هلندی و نیروهای کوچکی از دانمارک و رومانی و استونی به همراه حمایت هوایی نروژ و حمایت هوایی و توپخانه‌ای ایالات متحده شکل گرفت.

اهداف سیاسی جنگ

در مورد اهداف آمریکا از آغاز این جنگ و نیز در مدیریت این بحران، چند دیدگاه وجود دارد. دیدگاه اول را دیدگاهی معطوف به مسائل داخلی نام‌گذاری کرده‌اند. دیدگاه دوم، دیدگاه ژئوپلیتیک و دیدگاه مقابله با بنیادگرایی اسلامی است. آمریکایی‌ها با این استدلال که دوران مصرف طالبان تمام شده و باید به بنیادگرایی پایان داد، از این بحران استفاده کرده و مدیریت آن را به عهده گرفتند. دیدگاه سوم، دیدگاه جنگ تمدن‌ها و دیدگاه جنگ صلیبی است که با استناد به حرف جورج بوش مطرح می‌شود. خود طالبان نیز این دیدگاه را مطرح کرده است. دیدگاه چهارم، دیدگاه ژئواستراتژیک است. این دیدگاه با یادآوری جنگ خلیج فارس، می‌گوید در آن جنگ، هدفشان تنها به آزادی کویت محدود نشد، در اینجا نیز هدف، منحصراً آزادی افغانستان نیست. هدف، سلطه بر منطقه ژئواستراتژیک و تأثیر بر کشورهای و رقبای استراتژیک آمریکا می‌باشد. بر این اساس، آمریکایی‌ها در منطقه مستقر می‌شوند و خلأ امنیتی و ژئواستراتژیکی

موجود در آسیای مرکزی را با ایجاد پایگاه و حضور در منطقه پر می کنند. دیدگاه پنجم دیدگاه هژمونی است که معتقد است در سیستم بین المللی با یک سیستم تک ابرقدرتی روبه رو هستیم. (امینیان، ۱۳۸۰: ۱۲-۱۰) علاوه بر این ها همسایگی افغانستان با جمهوری های آسیای میانه موجب شده تا آمریکا در کنار مبارزه با تروریسم در افغانستان، برخی اهداف را در این منطقه دنبال کند که اهم آن به شرح زیر است:

- مبارزه با تروریسم، زمینه حضور و استقرار نیروهای آمریکایی را در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز میسر کرد. آمریکا با حضور در این منطقه و گسترش چتر امنیتی خود در پی کاهش قدرت روسیه و ایران است.

- حضور آمریکا در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز مانعی برای ائتلاف احتمالی ایران، روسیه، هند و چین است.

- حضور نظامی آمریکا در این منطقه به تطبیق مرزهای ژئوپلیتیکی این کشور با مرزهای جغرافیایی روسیه منجر شد.

- هدف آمریکا از حضور در منطقه علاوه بر مبارزه با تروریسم ارتقای جایگاه خود در ترتیبات امنیتی منطقه است.

- کرات هار از نظریه پردازان نو محافظه کار در آمریکا، علت حمله این کشور به افغانستان را چنین بیان می کند:

دیدگاه قوی من درباره اهدافمان این است که ناگزیریم با افغانستان آغاز کنیم. آنجا باید جایی باشد که بتوانیم قدرتمان را به نمایش بگذاریم و موفق شویم. ما نباید پیروزی کامل را در پیدا کردن اسامه از قاره ای به قاره دیگر بدانیم، بلکه پیروزی باید در سقوط کامل رژیم طالبان معنا پیدا کند. اگر دولت های مستقل از ما بترسند و فکر کنند ممکن است واژگون شوند کمتر به حمایت از تروریسم علاقه مند خواهند شد. کوچک ترین و ضعیف ترین دولت، افغانستان است. (فرشادگهر، ۱۳۸۱: ۲۰۳)

وضعیت و شرایط حاکم بر نظام بین المللی در زمان وقوع جنگ

حادثه ۱۱ سپتامبر، ظرف ۲۰۰ سال گذشته در ایالات متحده، حادثه ای بی سابقه معرفی شد؛ چراکه در آن سال ها نه تنها به خاک ایالات متحده، حمله جدی نشده بود، بلکه تهدید مهمی هم در میان نبود. آمریکا در ۱۱ سپتامبر در کمتر از یک ساعت بیش از یک ده ساله ویتنام کشته داد. تحت تأثیر این حادثه در همان ساعت های اولیه به دلیل نفوذ لابی صهیونیسم در

ارکان جامعه آمریکا، اولین تیرهای اتهام به سوی مسلمانان و اعراب نشانه رفت. فضای آمریکا به شدت ضد اسلامی و به خصوص عربی شد. جورج بوش، اسلام و مسلمانان را متهم ساخت و حادثه ۱۱ سپتامبر را «آغاز مجدد جنگ‌های صلیبی» نامید، هشت کشور جهان و ۲۰ سازمان حامی تروریست‌ها و مقصد مقابله معرفی شدند که غالب آن‌ها مسلمان بودند. حادثه‌ای که حمله به افغانستان و عراق را به دنبال داشت و بسیاری از نگرش‌ها و سیاست‌های کلان جامعه بین‌المللی را تغییر داد؛ بنابراین بایستی ۱۱ سپتامبر را ابزار و وسیله‌ای برای سیاست‌های آمریکا، در انجام فجایع بزرگ تر مثل حمله به افغانستان و عراق که جان صدها هزار نفر را گرفت دانست.

استراتژی و دکترین نظامی حاکم بر ارتش آمریکا در زمان وقوع جنگ

سال ۲۰۰۰ در آمریکا جمهوری خواهان به قدرت رسیدند. نو محافظه کاران آمریکایی که در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰، رقابت با شوروی را برده بودند، برای دوره پس از چنگ سرد برنامه‌هایی جاه‌طلبانه داشتند اما افکار عمومی آمریکا آن‌ها را کنار گذاشت. وقتی که دوباره با یک رأی شکننده و البته مخدوش، به قدرت بازگشتند، برنامه‌های خود را حساب‌شده‌تر در دستور کار دولت قرار دادند و حادثه ۱۱ سپتامبر، این فرصت استثنایی را در اختیار آن‌ها گذاشت.

سه روز بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، بوش در محل خرابه‌های برج‌های دوقلو ایستاد و دکترین خود را مبنی بر جنگ «پیش‌دستانه» و «پیشگیرانه» علیه تروریسم معرفی کرد و اعلام نمود که درصدد تجهیز پنتاگون برای دکترین حمله پیشگیرانه به منظور جلوگیری از تهاجمی دیگر به خاک آمریکاست. بروز حادثه‌ای مانند ۱۱ سپتامبر که موجب جریحه‌دار شدن افکار عمومی جهان شد، بهانه مناسبی برای زیر پا گذاردن قواعد و مقررات بین‌المللی از طرف دولت بوش به وجود آورد. به دنبال این حادثه برخی از نظریه پردازان آمریکایی برای توجیه حمله آمریکا به افغانستان، نظریه متروک و منسوخ جنگ عادلانه را مطرح کردند و با بازگشت به قرون وسطی، اصل توسل به زور و جنگ را مجاز شمردند. واشنگتن توانست افکار عمومی را با سناریوی ۱۱ سپتامبر همراه سازد و با استفاده از کنترل رسانه‌ای خود افکار عمومی مردم را به سمت خواسته‌های خود سوق دهد.

- ۱- تحولات افغانستان بعد از ۱۱ سپتامبر موجب پیدایش فرصت‌ها شامل حذف طالبان از قدرت، شکل‌گیری قدرت متوازن‌تر قومی و مذهبی در کابل، مساعد شدن زمینه اتحاد راهبردی ایران، افغانستان و تاجیکستان و نیز پیدایش تهدیدات شامل حضور نظامی آمریکا در افغانستان، حضور نظامی آمریکا در بلوچستان پاکستان، افزایش کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر گردید.
- ۲- مستقر نمودن یک دولت دست‌نشانده غرب
- ۳- گسترش ناتو به شرق.
- ۴- اضمحلال نیروهای مجاهدین و احزاب مطرح در افغانستان و خلع سلاح تدریجی آنان و جایگزین نمودن ارتش ملی آموزش‌دیده توسط آمریکا و متحدان آن.
- ۵- جلوگیری از هم‌گرایی و ائتلاف‌هایمانند روسیه، هند، ایران، چین و همچنین جلوگیری از تثبیت موقعیت کشورهای اروپایی در خاورمیانه.

روش‌شناسی

این تحقیق از نوع کاربردی- توسعه‌ای است. نظر به اینکه این پژوهش مورداستفاده تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران نظامی قرار می‌گیرد، کاربردی است و از آن جهت که موجب توسعه ادبیات نظریات و دیدگاه‌های (پارادایم) جنگ آینده آمریکا می‌گردد، توسعه‌ای محسوب می‌گردد. روش این تحقیق را می‌توان روش مطالعه موردی- زمینه‌ای برشمرده حجم نمونه بر حجم جامعه آماری تحقیق منطبق است؛ بنابراین روش نمونه‌گیری به صورت تمام شمار و هدفمند و حجم نمونه برابر با ۲۰ نفر است. در این پژوهش برای جمع‌آوری اطلاعات، از روش‌های کتابخانه‌ای و میدانی به صورت هم‌زمان استفاده شده است. ابتدا با استفاده از روش خبرگی و تحلیل تفسیری اسناد موجود، بررسی تطبیقی جنگ‌های آمریکا در افغانستان در دو مقطع زمانی قبل و بعد از آن بررسی و برای دستیابی به نظرات و دیدگاه‌های (پارادایم) آمریکا با استفاده از آمار و پارامترهای توصیفی (آزمون کای دو) به تأیید عوامل احصاء شده اقدام گردیده و سایر داده‌های کیفی جمع‌آوری شده از طریق تحلیل محتوا و جلسات خبرگی و نخبگی و مصاحبه‌های عمیق ساختاریافته مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

به منظور اطمینان از روایی، ضمن مشورت با اساتید راهنما و مشاور، صاحب‌نظران، خبرگان و کارشناسان متخصص مرتبط؛ پس از حصول اجماع نسبی نظرات، از میان ده‌ها سؤال متناظر حاصل از یافته‌های مطالعات نظری و سؤالات بسته، تعدادی سؤال در قالب پرسشنامه برای

توزیع میان جامعه آماری تنظیم و طراحی گردید. لذا به جهت همین مشاوره‌ها در تعداد و محتوای سؤالات، تغییرات و اصلاحات لازم اعمال شد و پرسشنامه نهایی از دو جنبه روایی ظاهری و محتوا به جهت روشن و بدون ابهام بودن گویه‌ها و همچنین کفایت کمیت و کیفیت آن‌ها توسط خبرگان، صاحب‌نظران و اساتید راهنما و مشاور تأیید گردید.

جایگاه شغلی جامعه آماری شامل ۱۰ درصد جایگاه سپهبدی و هم‌طراز کشوری، ۴۰ درصد جایگاه سرلشکری و هم‌طراز کشوری، ۵۰ درصد جایگاه سرتیپی و هم‌طراز کشوری دارا بوده‌اند. ۸۵ درصد پاسخ‌گویان جامعه آماری دارای مدرک تحصیلی دکتری و ۱۵ درصد دانشجوی دکتری می‌باشند. ۷۵ درصد پاسخ‌گویان جامعه آماری دارای سنوات خدمت در مشاغل راهبردی بیش از ۳۰ سال هستند و ۲۵ درصد بین ۲۱ تا ۳۰ سال دارای سابقه خدمت در مشاغل راهبردی هستند. ۵۰ درصد پاسخ‌گویان جامعه آماری در سطح خیلی زیاد و ۵۰ درصد در سطح زیاد با مسائل دفاعی آشنایی دارند که این موضوع میزان دقت و اطمینان پاسخ‌ها را ارتقاء داده است.

تجزیه و تحلیل داده‌ها و یافته‌های تحقیق

با توجه به ادبیات و مصاحبه با جامعه خبرگی مؤلفه و گویه‌های شناسایی شده در حمله آمریکا به افغانستان در سطح راهبردی تعیین گردید.

جدول ۱: تحلیل حمله آمریکا به افغانستان در سطح راهبردی

<p>اهداف سیاسی</p>	<p>دیپلماسی عمومی، د</p> <p>فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک - سال نوزدهم، شماره ۸۶، زمستان ۱۴۰۰</p>
<p>دیپلماسی عمومی، د</p>	<p>فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک - سال نوزدهم، شماره ۸۶، زمستان ۱۴۰۰</p>
<p>اهداف سیاسی</p>	<p>فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک - سال نوزدهم، شماره ۸۶، زمستان ۱۴۰۰</p>
<p>دیپلماسی عمومی، د</p>	<p>فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک - سال نوزدهم، شماره ۸۶، زمستان ۱۴۰۰</p>
<p>اهداف سیاسی</p>	<p>فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک - سال نوزدهم، شماره ۸۶، زمستان ۱۴۰۰</p>
<p>دیپلماسی عمومی، د</p>	<p>فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک - سال نوزدهم، شماره ۸۶، زمستان ۱۴۰۰</p>

با استفاده از جدول فوق ۹ گویه که شامل مهم‌ترین اهداف آمریکا از حمله به افغانستان احصاء و در اختیار جامعه آماری قرار گرفت تا میزان موافقت خود را با آن‌ها بر اساس طیف لیکرت (از خیلی کم تا خیلی زیاد) بیان نمایند که نتایج حاصل به شرح جدول زیر می‌باشد:

جدول ۲: نظر جامعه آماری در خصوص اهداف آمریکا در حمله به افغانستان

ردیف	شاخص	خیلی زیاد		زیاد		متوسط		کم	
		درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد
P1	حضور و نفوذ سیاسی، اقتصادی و امنیتی درازمدت در آسیای مرکزی و قفقاز	۱۲	۶۰	۲	۱۰	۴	۲۰	۲	۱۰
P2	تخریب رژیم طالبان در افغانستان	۶	۳۰	۹	۴۵	۳	۱۵	۲	۱۰
P3	نقش افغانستان در حمایت از تروریست‌ها، ایجاد کمپ و پناهگاه برای آموزش سربازان القاعده	۱۱	۵۵	۳	۱۵	۳	۱۵	۳	۱۵
P4	جایگاه ویژه منطقه آسیای مرکزی و قفقاز در نقشه جغرافیایی جهان با فروپاشی شوروی	۱۲	۶۰	۱	۵	۴	۲۰	۳	۱۵
P5	جلوگیری از نفوذ روسیه و جمهوری اسلامی ایران در افغانستان	۹	۴۵	۷	۳۵	۱	۵	۳	۱۵
P6	تعریف جدید تهدیدها و دشمنان جدید بعد از ۱۱ سپتامبر و طرح تروریسم و جنگ علیه آن در سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان کد ژئوپلیتیک	۸	۴۰	۷	۳۵	۲	۱۰	۳	۱۵

۱۰	۲	۱۵	۳	۵۰	۱۰	۲۵	۵	طرح راهبرد پسا نظم نوین جهانی توسط بوش که از اصول آن مبارزه طولانی و تصاعدی علیه کشورهای حامی تروریسم می‌باشد.	P7
۱۵	۳	۱۰	۲	۳۰	۶	۴۵	۹	جلب‌گیری از رشد اسلام‌گرایی در اشکال مختلف در منطقه	P8
۱۵	۳	۲۰	۴	۳۰	۶	۳۵	۷	اعاده هیبت و حیثیت ازدست‌رفته آمریکا متعاقب حوادث نیویورک و واشنگتن	P9

همان‌طور که از جدول فوق مشخص است، بیش از ۷۵ درصد از پاسخ‌دهندگان اهداف آمریکا در حمله به افغانستان را مورد تأیید قرار داده‌اند. همچنین به‌منظور مقایسه اهمیت گویه‌های مؤلفه «حمله آمریکا به افغانستان در سطح راهبردی» از روش میانگین استفاده شده است که نتایج حاصل به شرح جدول زیر می‌باشد.

جدول ۳: رتبه‌بندی شاخص‌های اهداف آمریکا از حمله به افغانستان

رتبه	نمره فریدمن	شاخص‌های اهداف آمریکا از حمله به افغانستان	ردیف
۱	۵/۷۸	حضور و نفوذ سیاسی، اقتصادی و امنیتی درازمدت در آسیای مرکزی و قفقاز	۱
۲	۵/۳۳	نقش افغانستان در حمایت از تروریست‌ها، ایجاد کمپ و پناهگاه برای آموزش سربازان القاعده	۲
۳	۵/۳۳	جایگاه ویژه منطقه آسیای مرکزی و قفقاز در نقشه جغرافیایی جهان با فروپاشی شوروی	۳
۴	۵/۳۳	جلب‌گیری از نفوذ روسیه و جمهوری اسلامی ایران در افغانستان	۴
۵	۵/۱۰	جلب‌گیری از رشد اسلام‌گرایی در اشکال مختلف در منطقه	۵
۶	۴/۸۸	تعریف جدید تهدیدها و دشمنان جدید بعد از ۱۱ سپتامبر و طرح تروریسم و جنگ علیه آن در سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان کد ژئوپلیتیک	۶

ردیف	شاخص‌های اهداف آمریکا از حمله به افغانستان	نمره فریدمن	رتبه
۷	تخریب رژیم طالبان در افغانستان	۴/۶۵	۷
۸	طرح راهبرد پسا نظم نوین جهانی توسط بوش که از اصول آن مبارزه طولانی و تصاعدی علیه کشورهای حامی تروریسم می‌باشد	۴/۴۳	۸
۹	اعاده هیبت و حیثیت از دست‌رفته آمریکا متعاقب حوادث نیویورک و واشنگتن	۴/۲۰	۹

با توجه به مقادیر محاسبه‌شده از بین ۹ شاخص احصاء شده در جدول فوق، شاخص «حضور و نفوذ سیاسی، اقتصادی و امنیتی درازمدت در آسیای مرکزی و قفقاز» با نمره فریدمن ۵/۷۸ در اولویت اول و شاخص «اعاده هیبت و حیثیت از دست‌رفته آمریکا متعاقب حوادث نیویورک و واشنگتن» با نمره فریدمن ۴/۲۰، کمترین اولویت را در اهداف آمریکا در حمله به افغانستان دارند.

همچنین برای آزمون فرضیه پژوهش از آزمون میانگین تک نمونه‌ای t -test استفاده شده است.

در آزمون T تک نمونه‌ای به دنبال اثبات فرض‌های H_0 یا H_1 به شرح زیر می‌پردازیم:

H_0 = میانگین متغیر «حمله آمریکا به افغانستان در سطح راهبردی»، برابر ۳ می‌باشد.

H_1 = میانگین متغیر «حمله آمریکا به افغانستان در سطح راهبردی»، برابر ۳ نمی‌باشد.

$$H_0: \mu = 3$$

$$H_1: \mu \neq 3$$

جدول ۴: آزمون t -test تک نمونه‌ای

نام متغیر	مشاهدات	میانگین	انحراف استاندارد	انحراف معیار	آماره تی	احتمال
حمله آمریکا به افغانستان	۲۰	۴.۰۳	۰.۰۶	۰.۲۸	۱۶.۳۵	۰.۰۰۰

با توجه به احتمال به دست آمده (۰,۰۰۰) که از سطح خطای ۰,۰۵ کوچک‌تر می‌باشد، نتیجه می‌گیریم که میانگین متغیر «حمله آمریکا به افغانستان در سطح راهبردی» به صورت معنی‌داری از عدد ۳ بزرگ‌تر است. در نتیجه متغیر «حمله آمریکا به افغانستان در سطح راهبردی» از نظر پاسخ‌دهندگان از شاخصه‌های و گویه‌های مناسبی بهره برده و در مجموع پاسخ‌دهندگان با مناسب بودن گویه‌های استفاده‌شده موافق می‌باشند.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

الف - نتیجه‌گیری:

بر اساس یافته‌های تحقیق اهداف راهبردی آمریکا از حمله به افغانستان به ترتیب اولویت به شرح زیر می‌باشد:

۱. حضور و نفوذ سیاسی، اقتصادی و امنیتی درازمدت در آسیای مرکزی و قفقاز
 ۲. نقش افغانستان در حمایت از تروریست‌ها، ایجاد کمپ و پناهگاه برای آموزش سربازان القاعده
 ۳. جایگاه ویژه منطقه آسیای مرکزی و قفقاز در نقشه جغرافیایی جهان با فروپاشی شوروی
 ۴. جلوگیری از نفوذ روسیه و جمهوری اسلامی ایران در افغانستان
 ۵. جلوگیری از رشد اسلام‌گرایی در اشکال مختلف در منطقه
 ۶. تعریف جدید تهدیدها و دشمنان جدید بعد از ۱۱ سپتامبر و طرح تروریسم و جنگ علیه آن در سیاست خارجی آمریکا به‌عنوان کد ژئوپلیتیک
 ۷. تخریب رژیم طالبان در افغانستان
 ۸. طرح راهبرد پسا نظم نوین جهانی توسط بوش (که از اصول آن مبارزه طولانی و تصاعدی علیه کشورهای حامی تروریسم می‌باشد).
 ۹. اعاده هیبت و حیثیت از دست‌رفته آمریکا متعاقب حوادث نیویورک و واشنگتن
- همچنین دکترین نظامی آمریکا در زمان جنگ افغانستان، «جنگ پیش‌دستانه» و «جنگ پیشگیرانه» علیه تروریسم، به‌منظور جلوگیری از تهاجمی دیگر به خاک آمریکا» عنوان شده بود. به‌طورکلی، راهبرد آمریکا در جنگ افغانستان، سه عنصر اساسی داشت:
- بمباران اهداف نظامی به سبک کوزوو و تضعیف قدرت طالبان.
 - حملات کماندویی به مقرهای شبکه القاعده همانند عملیات در سومالی.
 - حمایت از مخالفان طالبان، به‌ویژه نیروهای ائتلاف شمال به سبک نیکاراگوئه.

پیامدها و نتایج حاصله:

۱- تحولات افغانستان بعد از ۱۱ سپتامبر موجب پیدایش فرصت‌ها شامل حذف طالبان از قدرت، شکل‌گیری قدرت متوازن‌تر قومی و مذهبی در کابل، مساعد شدن زمینه اتحاد راهبردی

ایران، افغانستان و تاجیکستان و نیز پیدایش تهدیدات شامل حضور نظامی آمریکا در افغانستان، حضور نظامی آمریکا در بلوچستان پاکستان، افزایش کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر گردید.

۲- ممستقر نمودن یک دولت دست‌نشانده غرب

۳- گسترش ناتو به شرق.

۴- اضمحلال نیروهای مجاهدین و احزاب مطرح در افغانستان و خلع سلاح تدریجی آنان و جایگزین نمودن ارتش ملی آموزش‌دیده توسط آمریکا و متحدان آن.

۵- جلوگیری از هم‌گرایی و ائتلاف کشورهایی مانند روسیه، هند، ایران، چین و همچنین جلوگیری از تثبیت موقعیت کشورهای اروپایی در خاورمیانه.

ب- پیشنهادها:

۱- با عنایت به بررسی نحوه و شیوه جنگ آمریکا در افغانستان طراحان دفاعی کشور بایستی اهتمام لازم را در خصوص الگوی رفتاری دشمن در جنگ آینده با ایران داشته باشند.

۲- طراحان دفاعی کشور نسبت به تقویت قوت‌ها و فرصت‌ها نسبت به ارتقاء قدرت دفاعی کشور در مقابل جنگ آینده با آمریکا داشته باشند.

۳- با توجه به ترکیبی بودن جنگ در حال و آینده لازم است دکترین دفاعی امنیتی کشور در مؤلفه‌های قدرت ملی توسط شورای عالی امنیت ملی تدوین گردد.

۴- به دلیل اینکه جنگ آینده به صورت نیابتی یا ائتلافی خواهد بود طراحان دفاعی کشور باید طرح‌های مقابله‌ای را بر اساس سناریوهای تهدید تهیه نمایند.

فهرست منابع**"قرآن کریم"**

- امام خمینی (رحمت الله علیه)، "صحیفه نور"
- امام خامنه‌ای (مدظله العالی)، "مجموعه بیانات"
- "قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران"

الف - منابع فارسی:

- افشردی، محمدحسین (۱۳۸۱)، "ژئوپلیتیک قفقاز و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، تهران، دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دوره عالی جنگ
- صفوی، سیدیحیی (۱۳۸۱)، "مقدمه ای بر جغرافیای نظامی ایران"، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، جلد اول، چاپ دوم
- رستمی، علی اکبر (۱۳۹۴)، "تدوین ویژگی‌های جنگ احتمالی آینده آمریکا علیه ج.ا. ایران در خلیج فارس و ارائه راهبردهای نظامی مقابله با آن"، رساله دکتری، تهران، دانشگاه عالی دفاع ملی
- کیاپاشا، ابوطالب و همکاران (۱۳۹۲)، "مطالعه تطبیقی جنگ‌های اخیر آمریکا شامل جنگ سال ۱۹۹۱ علیه عراق، جنگ در یوگسلاوی سابق، جنگ علیه افغانستان و جنگ سال ۲۰۰۳ علیه عراق و تعیین الگوی رفتاری دشمن"، پروژه تحقیقاتی، تهران، معاونت عملیات سپاه
- معاونت اطلاعات سپاه (۱۳۹۱)، "برآورد اطلاعات راهبردی آمریکا"، تهران

ب - منابع انگلیسی:

- Gustavsson, J. 1999, How Should We Study Foreign Policy Change? Cooperation and Conflict, 34-1, pp. 73-95.
- Hinnebusch, Raymond, 2015, Structure over Agency: The Arab Uprising and the Regional Struggle for Power, The Eastern Mediterranean In Transition: Multipolarity, Politics And Power, ed. Spyridon N.Litsas, Ashgate.